

ارزش‌های زندگی جدید از فرم تا محتوای ادبیات کودک

ارزش‌های زندگی جدید و ادبیات کودک، چه نسبتی با هم دارد؟ آیا این ارزش‌ها فقط در حوزه موضوع‌ها و محتوای ادبیات کودک تأثیر دارد یا فرم ادبیات کودک و نوجوان را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ پرداختن به این ارزش‌ها چه ضرورتی دارد و چرا باید به آن بپردازیم؟ از پرسش‌هایی است که در میزگردی با حضور فریدون عموزاده خلیلی، محمدرضا سنگری و مریم یگانه در میان گذاشته‌ایم.

سنگری، از مؤلفان کتاب‌های درسی و عضو سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی، آقای فریدون عموزاده خلیلی، از نویسندگان کودک و نوجوان و روزنامه‌نگار، مریم یگانه که در زمینه برگزاری کارگاه‌های مربوط به ارزش‌های زندگی فعالیت می‌کنند، مهمانان ما هستند.

سنگری: این بحث بسیار مهم و بنیادی و جدی است و در بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های ما در عرصه کار بنیادی با کودک، به ویژه در قلمرو ادبیات کودک تأثیر دارد. بنابراین، باید با حساسیت خاصی به آن پرداخت.

اولین پرسشی که برای ما مطرح می‌شود، این است که کدام ارزش؟ ارزش‌هایی که ما بزرگسالان باور داریم و می‌خواهیم در آثار خودمان بچه‌ها را به آن‌ها برسانیم؟ یا ارزش‌هایی که خود کودکان باور دارند و با آن‌ها زندگی می‌کنند و اگر از امروز حرف می‌زنیم و تحولاتی که در آن اتفاق افتاده، این تحولات را از نگاه خود یا کودک بیان می‌کنیم؟ این یک تفاوت بسیار بنیادی و اساسی است که جهت ما

پژوهشنامه: همان طور که می‌دانید، هر شماره از پژوهشنامه، یک موضوع ویژه دارد و بحث این شماره، نسبت ادبیات کودک و ارزش‌های زندگی جدید است. در کشور ما این ارزش‌ها، هم موافقانی دارد هم مخالفانی. ما حتی اگر با ورود این ارزش‌ها به زندگی بچه‌ها مخالف باشیم و فکر کنیم که تأثیر این ارزش‌ها در زندگی بچه‌ها، باعث کم رنگ شدن ارزش‌های بومی می‌شود، ناچاریم بپذیریم که ورود این ارزش‌ها اجتناب‌ناپذیر است. حتی اگر ما سراغ آن‌ها نرویم، آن‌ها برای ما مشکلاتی ایجاد می‌کنند و از این زاویه، موضوع مهمی است و نیازمند بحث و بررسی. در جواب افرادی که معتقدند ادبیات صرفاً فرم است و نباید داخل این بحث‌ها شد، می‌توان جواب داد که حتی همین نگاه از منظر زیبایی‌شناسی به ادبیات و این که فرم در آن مهم است و محتوا مهم نیست، خود یکی از مسائلی است که از ارزش‌های زندگی جدید نشأت گرفته است. حال، با توجه به وضعیت ادبیات کودک، چه ضرورتی دارد که ما به این بحث بپردازیم و چرا نباید بپردازیم؟ دکتر محمدرضا

را در بحث مشخص می‌کند.

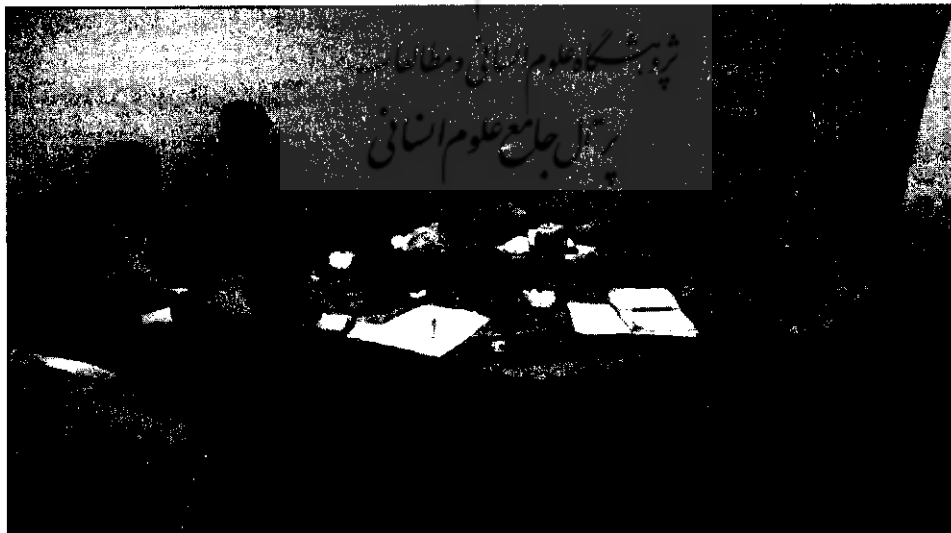
نکته بعد این است که اصلاً ما چه چیز را ارزش می‌دانیم؟ چه بسا بسیاری از مسائلی که ما این جا تحت عنوان ارزش می‌شناسیم، به واقع ابزاری خنثی باشند و به این بستگی داشته باشد که چه کسی از آن‌ها استفاده کند. مثل رایانه و اینترنت که ابزار است و نمی‌توان برای آن ارزش فی نفسه قائل شد؛ مگر این که بهره‌گیری از آن مشخص شود. نکته بعد این است که در زمان ما، آن قدر شتاب زایش وجود دارد و پدیده‌ها پی در پی به وجود می‌آیند که قبل از این که برخورد موردی با پدیده داشته باشیم، باید ابتدا موضع خود را در قبال مجموعه این تحولات مشخص کنیم. این پدیده‌های نو که به وجود می‌آیند، ممکن است به برخی از ارزش‌های ما تنه بزند یا لاقبل به ما فرمان دهد که ارزش‌های خود را با نگاه به این پدیده‌ها، مجدداً تحلیل و بررسی کنیم. این‌ها جریان‌های ناگزیری است که ما امروز با آن مواجهیم و نمی‌توانیم به این واقعیت‌ها توجهی نداشته باشیم.

مسئله دیگر، تفاوت خواسته‌های نسل امروز با

نسل پیشین است که خود به خود ارزش‌های جدیدی را برای ما مطرح می‌کند. همان طور که می‌گویند، عصر ما عصر سه انفجار بزرگ است: انفجار جمعیت، انفجار اطلاعات و انفجار انتظارات. نسل جدید نسلی است لبریز از خواسته‌های متنوع و فراوان.

هر کس که با بچه‌ها ارتباط دارد، به این نتیجه می‌رسد که هنوز به خواسته‌ای پاسخ نگفته‌اید که با موج جدیدی روبه‌رو می‌شوید و خواسته‌های امروز، خواسته‌های کوچکی نیست؛ چون کودکان امروز بهتر می‌توانند ببینند و چشم و گوش بچه‌ها بیش‌تر باز شده و توقعات آن‌ها هم از ما بیش‌تر شده است. امروز بچه‌ها خیلی چیزها می‌دانند که ما در گذشته نمی‌دانستیم. آیا واقعاً ذخیره‌ها و ژگانی کودک شش ساله امروز، از چهارده یا پانزده سالگی ما بیش‌تر نیست؟ این مسئله بسیار جدی است. در واقع در جامعه امروز، کسانی که شاگرد تلقی می‌شوند، خود نوعی آموزگار هستند و ما در یادگیری مسائل مختلف، از آن‌ها استفاده می‌کنیم.

ما می‌توانیم ارزش‌ها را دست‌بندی کنیم. مثلاً



خواسته‌ها و نیازهای او را نه به عنوان موجود ناقصی که بعداً تبدیل به یک موجود کامل می‌شود، بلکه به عنوان یک فرد مستقل می‌پذیرند. این نیز خود جزو ارزش‌هایی است که دوران جدید به کودک می‌دهد. در متون قدیم، هیچ اشاره‌ای به حقوق کودکان نیست. بحث در مورد تربیت کودکان است و این که چگونه بچه‌ها را به شکل مطلوب خود تبدیل کنیم. میزگرد را ادامه می‌دهیم با این بحث که این ارزش‌ها چه چیز هستند و پشتوانه این ارزش‌ها چیست؟ آقای سنگری به دو جور ارزش اشاره کرد که یک دسته از آن‌ها فطری و دسته دیگر، ارزش‌هایی هستند که جامعه جدید آن‌ها را به وجود آورده؛ مثل مشارکت جویی.



سنگری: نکته‌ای که به عنوان مصداق می‌توانم ذکر کنم، این است که در منشور سازمان ملل، یک مبحث ویژه تحت عنوان حقوق کودک مطرح است. پیش از این، نگاه تاریخی ما نگاهی یک

بعضی ارزش‌ها بستگی به زمان ندارند و همواره برای کودک ارزش‌مندند. برای مثال، کودک دوست دارد که دوست داشته شود. این یک ارزش ثابت در وجود کودک است یا کودک دوست دارد با دیگران ارتباط برقرار کند یا به دیگران محبت بورزد. هم چنین، باید برای او امکان بازی فراهم باشد و... این‌ها در فطرت کودک وجود دارند و مسائل فطری، از نظر من همگانی و همه زمانی است و این گونه نیست که خاص یک نقطه خاص جغرافیایی باشد. گروه دیگری از ارزش‌ها نیز هست که به زمان و مکان و خیلی چیزهای دیگر بستگی دارد و ممکن است مقطعی و گذرا باشد.

نکته دیگر این است که ما باید در بسیاری از ارزش‌هایی که ما بزرگ‌ترها برای بچه‌ها در نظر می‌گیریم، تردید کنیم. ممکن است ما آن‌ها را ارزش بدانیم، ولی برای بچه ارزش نباشد. برای مثال، کاربرد خاص قافیه در شعرهای کودکانه (مثل اتل مثل توتوله) که به نظر ما بزرگسالان یک ضد ارزش ادبی است، ولی از نظر کودکان این گونه نیست و کودکان سال‌ها از این نوع شعر لذت می‌برند. ما باید کمی در این زمینه به پالایش دیدگاه‌ها مان بپردازیم و ببینیم که چه تفاوتی بین ارزش‌هایی که ما به آن‌ها معتقدیم و ارزش‌های کودکان وجود دارد و لازمه این امر، تحولی است که باید در افق وجودی ما اتفاق بیفتد و هیچ بزرگسالی تا با خود وداع نکند، توان سلام کردن به کودک را ندارد.

پژوهشنامه: بحث آقای دکتر از یک منظر مهم است و این که به کودکان ارزش دهیم تا ارزش‌های خود را بگویند، این خودش یکی از ارزش‌های دوران جدید است. دوران کودکی از وقتی به رسمیت شناخته می‌شود، با خودش ادبیات کودک، رسانه‌های کودک و حقوق کودک را در پی می‌آورد. این حقوق، کودک را به عنوان یک موجود مستقل به رسمیت می‌شناسد و

هستند و آن را لمس کرده‌اند و داخل آن زندگی می‌کنند. بنابراین، اگر ما بخواهیم آن‌ها را از این دنیا جدا کنیم تا به آن چه ما برای‌شان ترسیم کرده‌ایم، باور پیدا کنند، تلاش بیهوده‌ای کرده‌ایم.

بدگمانی مخاطب نسبت به نویسنده که در ادبیات جدید و مدرن از آن بحث می‌شود، در ادبیات کودک خیلی بیشتر است. به همین دلیل است که می‌بینیم، کتاب‌های داستانی ما کم‌تر مورد توجه بچه‌هاست و بچه‌ها یا کتاب‌هایی که ترجمه شده‌اند، بیشتر همراهی و حتی همذات‌پنداری می‌کنند. این مسافت و فاصله‌ای که بین کودکان ما و یک نویسنده مثلاً آلمانی وجود دارد، فقط مسافت مکانی نیست، بلکه فاصله زمانی هم هست. این یعنی که ما نتوانسته‌ایم فاصله زمانی خود را در این مثلث که یک ضلع آن دنیای جدید است و یک ضلعش مخاطب و ضلع دیگر من نویسنده، پر کنیم. ما نتوانسته‌ایم آن اضلاع را به مخاطب نزدیک کنیم. در نتیجه، می‌توانیم بگوییم فاصله‌ای که نویسنده فرانسوی یا آلمانی یا مخاطب ما دارد، خیلی کم‌تر از فاصله‌ای است که ما با مخاطب داریم.

ارزش‌های دنیای جدید در قصه‌های ما غایب است. ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم کودک، قصه‌ای را که نمی‌تواند مختصات آن را در زندگی روزمره خود بیابد، دوست داشته باشد. بچه‌ها دوست دارند در قصه یا داستانی که می‌خوانند، نقش‌های خودشان را در زندگی روزمره، دوباره بازی کنند و در آن فضا قرار بگیرند. مثلاً بازی فوتبال جدید، به سرعت توسط بچه‌ها خریداری می‌شود؛ چون مسائلی که در فوتبال اتفاق می‌افتد، مثل یک داستان برای کودک جذاب است. ما باید بین مختصات دنیای جدید و ارزش‌های دنیای قدیم تمایزی قائل بشویم. این مختصات دنیای جدید است که ما را به ارزش‌های دنیای جدید می‌رسانند. فوتبال به عنوان یکی از مختصات دنیای

سویه بوده که کودک باید چه باشد از دید بزرگ‌ترها، اما این که کودک از بزرگسالان چه توقی باید داشته باشد و ما چه فضایی باید برای کودک فراهم کنیم، چنین چیزی نبوده. در کتاب فارسی چهارم ابتدایی جدید، بخشی از این منشور حقوق کودک مطرح شده است. اعتراضاتی به این مسئله شد که کودکان در آینده گستاخ خواهند شد؛ یعنی اگر از الان کودک احساس کند طلب‌هایی دارد و بزرگسال باید به طلب کودک بپردازد و این‌ها را پرداخت کند، فردا با انتظاراتی از سوی کودک مواجه شویم که نمی‌توانیم پاسخ دهیم.

جالب است بدانید که امام سجاد (ع)، وقتی صحبت از حقوق می‌کند، بخشی از آن حقوق کودک است که کودکان چه حقی بر گردن بزرگ‌ترها دارند و بزرگ‌ترها چه وظایفی نسبت به کودک دارند. در حالی که این مسائل در نگاه سنتی ما دیده نمی‌شود. نگاه سنتی معتقد است که کودک هیچ حقی ندارد و باید مانند خمیرمایه در دست ما باشد. حتی تا پنجاه سال پیش، این مسئله که کودک می‌تواند اثر خلق کند و به این اثر باید توجه شود، مطرح نبوده است.



عموزاده

خلیلی: یکی

از دلایلی که

ما مجبوریم

دنیای جدید را

وارد داستان‌ها و

ادبیات کنیم، این

است که بچه‌ها

قبل از این که ما

درباره آن حرف

بزنیم، با آن آشنا

باید در آن مداخله شود و این مداخله، همان وارد کردن تکنیک‌های جدید یا ارزش‌های جدید است. نکته دیگر، مسئله بدگمانی است. همان طور که آقای سنگری اشاره کرد، امروز برای نوشتن و تألیف، از خود بچه‌ها استفاده می‌کنند. بی‌اعتمادی بچه‌ها به کسانی که داستان خلق می‌کنند، عامل مهمی است و این بی‌اعتمادی، ناشی از عوامل گوناگون است که به یکی از آن‌ها اشاره شد. وقتی بچه‌ها می‌بینند که در بسیاری از زمینه‌ها بیش‌تر از ما دنیا را می‌شناسند و اطلاعات بیش‌تری دارند، دیگر هر چه را معلم بگوید یا در کتاب بخوانند، لزوماً نمی‌پذیرند.

دوم این که شخصیت‌های خلق شده در داستان‌های ما، شخصیت‌هایی هستند که توانایی‌های بچه را دست کم می‌گیرند. بچه‌ها می‌بینند دنیایی که آن‌ها می‌شناسند، با دنیایی که ما برای‌شان ترسیم می‌کنیم، متفاوت است. مجموعه این عوامل موجب بی‌اعتمادی می‌شود و ما اگر موفق بشویم این فاصله را کم کنیم، می‌توانیم بر این بی‌اعتمادی فائق بیاییم. در کنار آن، اگر تکنیک‌ها را هم بتوانیم درست به کار ببریم، بر جذابیت داستان هم افزوده می‌شود و داستان‌های ما نجات پیدا می‌کنند.

پژوهشنامه: اگر مروری بر ارزش‌ها داشته باشیم، می‌بینیم که لذت یک ارزش جدید است. در قدیم ادبیات برای تربیت کودک بود؛ زیرا این ادبیات را کشیشان مسیحی شروع کردند و به عنوان یک متن تبلیغی شروع شد و تا مدت‌ها از این عنصر لذت خالی بود و اصلاً قرار بر این نبود که کودک ادبیات را بخواند و از آن لذت ببرد؛ قرار بوده همیشه یک چیزی یاد بگیرد. لذت بردن یک ارزش جدید است و بعد از این که دنیای کودکی به رسمیت شناخته شده، به وجود آمده است. البته ممکن بود ادبیات تبلیغی یا ترویجی، کار کرد لذت هم داشته باشد، ولی این کارکرد محوری آن نبود. ما می‌توانیم

جدید، به شدت کودک را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این زمانی روی بچه تأثیر دارد که بچه خود بتواند در آن اثر گذار باشد و به عنوان یک عامل تعیین کننده نقش بازی کند. فیلم‌ها و داستان‌های ما، هر چه به سمت دخالت مخاطب پیش می‌رود، جذاب‌تر می‌شود.

چه طور ممکن است که ادبیات فاقد عناصر دنیای جدید باشد و در عین حال برای بچه‌های دنیای جدید جذابیت داشته باشد. اولین عاملی که ضرورت دارد، این است که ما باید داستان‌های خود را نجات دهیم. اگر ما بتوانیم ارزش‌های دنیای جدید را وارد داستان‌های خود کنیم، مطمئن باشید که این داستان‌ها را نجات خواهیم داد. اگر نه، داستان‌های ما محکوم به شکست هستند.

پژوهشنامه: به نظر شما ورود عنصر لذت به داستان‌ها، باعث جذابیت آن می‌شود یا کم کردن فاصله زمانی؟ آیا ممکن است بسیاری از افسانه‌ها که متعلق به گذشته است، به دلیل این که عناصر لذت در آن‌ها به کار رفته (با این که خارج از چارچوب زندگی کودک است)، برای او جذابیت داشته باشد؟

عموزاده خلیلی: چیزی که شما به آن اشاره کردید، بیش‌تر به تکنیک داستان مربوط می‌شود. مثلاً داستانی مثل هری پاتر، ارزش‌های دنیای قدیم را با ارزش‌های دنیای جدید تلفیق می‌کند و در پرداخت داستانی آن، از تکنیک‌هایی استفاده شده که آن تکنیک‌ها جدید است. در واقع یکی از ارزش‌های دنیای جدید، همین تکنیک‌های جدیدی است که ما در داستان‌ها از آن استفاده می‌کنیم.

فقط نزدیک کردن فاصله زمانی نیست که داستان‌ها را نجات می‌دهد. عوامل دیگری هم دخیل است؛ مثل تسلط داشتن بر تکنیک‌های داستانی. اگر افسانه‌های قدیم ما، به همان صورت قدیم نقل شود، برای بچه‌ها جذابیت نخواهد داشت.

به بحث فرم هم از همین زاویه نگاه کنیم؛ تنوع، تکثر و این که زاویه دید متفاوت باشد و ما بتوانیم از زوایای مختلف به مسئله نگاه کنیم. بحثی که منتقدان ادبی می‌کنند، این است که رمان در یک جامعه تک صدایی نمی‌تواند به وجود بیاید. خیلی‌ها معتقدند اگر جامعه حاضر به شنیدن صدای بقیه نباشد، نمی‌تواند در آن رمان به وجود بیاید و رمان محصول جامعه‌ای است که در آن، صداهای مختلف

برای مثال، در دامنه‌های سیلان فردی مریض می‌شود. برف سنگینی آمده و پسری نوجوان به دنبال دارو می‌رود و... می‌بینیم که این کتاب در آلمان، جایزه کبرای آبی را می‌گیرد و احتمالاً باید کارهای مخاطب شناسانه‌ای روی آن انجام شده باشد و آن‌ها به این نتیجه رسیده باشند که بچه‌ها این را دوست دارند. در حالی که فضای این کار، نزدیک به زمان ما نیست. پس در تأیید سخن شما، می‌توان گفت که حتی اگر داستان نزدیک به زمان امروز نباشد، ولی عنصر لذت در آن به کار رفته باشد، باز هم حاصل نگاهی امروزی است.

یگانه: قبل از این که وارد بحث ارزش‌ها بشویم، به چند نکته اشاره می‌کنم. یکی این که جای کودک در این بحث خالی است. ما اصلاً بلد نیستیم با کودک حرف بزنیم. اگر این‌جا یک کودک حضور می‌داشت، اولین سؤال برای ما این بود که چگونه باید صحبت کنیم که او هم بفهمد و در این بحث شرکت کند؟

فکر می‌کنم این نقصی است که در برخورد ما با همه مسائل وجود دارد. مثلاً کسانی که صاحب نظر هستند، خود بحث می‌کنند و مخاطب اصلاً در بحث‌شان حضور ندارد. من تصور می‌کنم ما در درجه اول، اگر می‌خواهیم با کودک کار کنیم، باید از خود او هم بخواهیم که باشد و اگر می‌خواهیم چیزی برای او طرح کنیم، باید به دنیای او از دید خود او نگاه کنیم و این یک جور رشد و تعالی است. من اگر زمانی بتوانم هم‌تراز یک کودک باشم، می‌توانم بگویم که رشد کرده‌ام. برای این که در آن صورت، می‌توانم ادعا کنم که از محدوده تمام آن بایدها و نیایدها که دنیایی تنگ برای من به وجود آورده، فراتر رفته‌ام.

پژوهشنامه: خانم یگانه، ما قرار نیست این‌جا تصمیم بگیریم. ما این‌جا توصیف می‌کنیم. ما هر کودکی را که به این‌جا بیاوریم، یک کودک خاص



وجود داشته باشد و این جزو ارزش‌های دنیای جدید است. در ادامه بحث، بد نیست به این نکته بپردازیم که اگر این ارزش‌ها را دوباره مرور کنیم، شاید در این‌ها احتمال مناقشه وجود داشته باشد. فکر می‌کنم این طوری بحث ما مصداقی‌تر شود.

می‌توان آثار دو نویسنده، یکی هوشنگ مرادی کرمانی و دیگری محمدرضا بایرامی را مثال زد. فضای داستانی این آثار، شاید زیاد امروزی نباشد.

است و نماینده تمام کودکان نیست. اگر قبول داشته باشیم که کودکان هم مختلفند و به صورت متفاوت دنیا را می‌بینند، ما اگر چهار کودک را بیاوریم، فقط می‌توانیم ادعا کنیم که این چهار کودک را شناخته‌ایم؛ مگر این که بخواهیم استفاده نمادین بکنیم. در بسیاری از برنامه‌ها این مسئله را رعایت می‌کنند (مثل راهپیمایی برای آلودگی هوا)، ولی به نظر نمی‌رسد در بحث‌های علمی، چنین حضوری مفید باشد.

یگانه: منظور من هم از حضور کودک، یک حضور سمبلیک است. این طوری همیشه حواس‌مان متوجه این مسئله خواهد بود. اصولاً برنامه‌ریزی برای هر کسی، باید از نگاه او صورت بگیرد و این را می‌توان از طریق فعالیت‌های دامنه‌دار به دست آورد. این امر، نوعی پیشرفت در ارتباط ما با مخاطب به حساب می‌آید. البته شکلش لازم نیست که حتماً سمبلیک باشد.

اصل این است که به تخیل کودک اعتنا کنیم و به این طریق، دامنه کارمان را گسترده کنیم. ما همیشه ادبیاتی مختص کودک داشتیم که آموزشی هم بوده، ولی در عین حال وجه شادی بخش آن همیشه اولویت داشته. خیلی از قصه‌های قدیمی ما شامل عناصری بودند که به کودک لذت می‌دادند: از قصه حسن کچل گرفته تا بازی‌هایی مثل اتل متل توتوله که در همه این‌ها عنصر تخیل و عنصر لذت و شادی وجود دارد.

در مورد ارزش‌ها باید بگویم، بخشی از آن که ارزش‌های فطری نامیده می‌شود یا ارزش‌های جهانی یا ارزش‌های بشری، به هر حال ارزش‌هایی هستند که ارتباط انسان را با خودش و با دنیای بیرون از خودش تأمین می‌کنند و به او احساس امنیت می‌دهند. این ارزش‌ها، ارزش‌هایی هستند که زندگی انسان به آن وابسته است. مثلاً حیات انسان به این وابسته است که حرمت بین دو انسان باقی بماند. اگر حرمت بین دو انسان باقی نماند طبیعی است که آن ارتباط گسسته

می‌شود به همین سبب ارزش احترام مطرح می‌شود و این که طرح ارزش احترام در ادبیات چگونه است، این به توانایی نویسنده بستگی دارد که آن را از صورت مستقیم در بیاورد و به آن قالب فانتزی یا تخیلی بدهد تا تبدیل بشود به ارزشی ادبی و لذت بخش و یا در جایی که می‌خواهیم از مشارکت و همکاری صحبت کنیم، طوری عناصر را در کنار هم بگذاریم و از آن‌ها داستانی ایجاد کنیم که بتواند مخاطب را تحت تأثیر قرار دهد.

پس وقتی ما از ارزش شادی و یا ارزش صلح صحبت می‌کنیم، ارزشی است که برای همه لذت بخش است و یا ارزش آزادی که همیشه برای انسان‌ها مهم بوده آزادی مفهوم بسیار زیبایی است و ولی در کنار آن مسئولیت‌پذیری مطرح می‌شود و بین این‌ها نوعی هارمونی وجود دارد و یا ارزش سادگی و نه ساده لوحی که می‌تواند با حضور خود در داستان، جذابیت فوق‌العاده‌ای ایجاد کند. هم چنین، ما می‌توانیم از ارزش فروتنی استفاده بکنیم. فروتنی به عنوان یک ارزش، در تمام تاریخ برای انسان‌ها یک ارزش زیبا بوده و قابل ستایش و طبیعتاً یک زمانی نیاز است بین آدم‌ها همبستگی وجود بیاید.

پژوهشنامه: خانم یگانه، به نظر شما این ارزش‌ها از چه منابعی اخذ می‌شوند؟ مثلاً ارزش‌های مشترک که در همه ادیان و حتی در اعلامیه حقوق بشر هم وجود دارند؟

یگانه: ارزش‌هایی که بشر در هر دوره به آن اعتقاد داشته و خارج از هر گونه دخالتی هستند، مثل عشق و محبت که بشر در هر جا قدم گذاشته، وجود داشته مگر به دلایلی که اختناق حاکم بوده.

پژوهشنامه: ارزش‌هایی هم داریم که ممکن است ارزش‌های بومی باشد و از سرزمینی به سرزمین دیگر تفاوت داشته باشد؛ مثل ارزش‌هایی که مربوط به اخلاق و آداب هستند یا نحوه برخورد ایرانی و غربی (که متفاوت است). آیا می‌توان بین این‌ها تفکیکی قائل شد؟ در مورد اخلاق، ما دوست داریم

هستند که مداخله می‌کنند و چیزی به اسم آموزش اتفاق می‌افتد. اصلاً بسیاری مسائل، از سوی بزرگ‌ترها برای بچه‌ها به وجود می‌آید.

چند نکته کلیدی در این زمینه وجود دارد. نکته اول، نکته‌ای است که «دیدرو» طرح می‌کند. دیدرو می‌گوید: عمر هیچ کس به اندازه‌ی شناسنامه‌اش نیست، بلکه هر کس به اندازه‌ی تاریخش عمر می‌کند. نوع ارتباط ما با کودکان مان، از یک تاریخ سرچشمه می‌گیرد و بسیاری از ما هنوز از حصارهای کهن خودمان در پیوند با کودک خارج نشده‌ایم. حتی در زندگی روزمره‌مان، نوع برخورد ما با کودک، براساس همان آموزه‌هایی است که از گذشته ما به ما رسیده و خیلی سخت است از این حصارها بیرون آمدن.

نکته دوم که آفت بزرگ‌ترهاست، این است که هر چه برای ما به خاطره می‌پیوندد، زیباست؛ حتی اگر تلخ باشد. چون خاطره است، دوست داریم دوباره تکرار شود. نکته سوم، عادت‌های ماست و معمولاً عادت، هم ذهن را تعطیل می‌کند هم زندگی را. سهراب سپهری می‌گوید: «زندگی چیزی نیست که لب طاقچه‌ی عادت از یاد من و تو برود». دگرگونه دیدن و دگرگونه اندیشیدن، کم‌تر مورد توجه ماست. مولانا می‌گوید: «گر چه من خود به جهان خرم و خندان زادم / عشق آموخت مرا شکل دگر خندیدن».

در بحث ارزش‌های کودک، تقسیم‌بندی لازم است. یک دسته ارزش‌هایی که مال خود کودک است و هیچ چیز خود کودک نیست، اگر بخواهیم چیزی را تحلیل کنیم، ناگزیر هستیم به خود آن رجوع کنیم. مسائلی که در اعلامیه حقوق بشر در مورد کودک آمده، از واقعیت خود کودک گرفته شده است. ما باید برگردیم و واقعیت کودک را با تمام ابعاد و ویژگی‌هایش بشناسیم. شناخت این مسئله، به ما کمک می‌کند تا پی ببریم که به این کودک چه باید بگوییم و چگونه با او ارتباط برقرار کنیم. وقتی

که ملتها به هم نزدیک شوند و بین آنها وحدت برقرار شود، ولی در مورد آداب، شاید این تنوع و چندگانگی زیبا باشد و نیازی نباشد که ما به دنبال جهانی سازی در این زمینه باشیم.

یگانه: چیزی که به عنوان ارزش زندگی در کارگاه‌هایی که من با بچه‌ها برگزار می‌کنم، مطرح می‌شود، بسیار عام و کلی است، ولی اشکال پیاده شدن آن بسیار متنوع است و اصلاً هیچ محدودیتی ندارد. در کنار این تنوع است که تفاوت‌ها مطرح می‌شود و فقط با پذیرش این تنوع است که انسان با دیگری می‌تواند در آرامش زندگی کند. در عین حال، می‌بینیم که همه این‌ها با هم یک جور کنار می‌آیند؛ یعنی وقتی از پذیرش و تنوع صحبت می‌کنیم، خود به خود بحث احترام هم به میان می‌آید. وقتی ما از مشارکت صحبت می‌کنیم و این که فردیت من در کجاست، همین جا این تصور پیش می‌آید که من در این میدان باید مسئولیت‌پذیر باشم.

پژوهشنامه: به نظر می‌رسد که این ارزش‌ها به نوعی ترجمه و ساده شده باشند. مثلاً احترام زمانی مطرح می‌شود که شما تفاوت را به رسمیت شناخته باشید. در واقع این ارزش‌های زندگی جدید، ارزش‌های بسته‌ای نیست و ارزش‌های جدیدتر همواره به آن‌ها اضافه می‌شوند. این ما هستیم که این ارزش‌ها را می‌سازیم. مثلاً وقتی بحث از دموکراسی می‌شود، از دموکراسی تفاهمی یا دموکراسی گفت و گویی بحث می‌کنیم. بحث‌هایی است که پایان بسته‌ای ندارد و می‌توان چیزهایی به آن‌ها اضافه و چیزهایی کم کرد و با نقد و بررسی، عیب‌هایش را بر طرف ساخت.

سنگوری: دنیای کودک و خلق آثار برای کودک محور خوبی است که می‌توان وارد آن شد و آن را آسیب‌شناسی کرد. عمده ادبیات کودک و نوجوان، محصول دست‌پخت بزرگ‌ترهاست. چیزی به اسم تربیت بدون دخالت بزرگ‌ترها اتفاق نمی‌افتد. این بزرگ‌ترها

میخکوب می‌کند و ما به دنبال کشف آن می‌گردیم. تمام این میل به رازجویی و کشف، در اصل بزرگی ریشه دارد به نام کنجکاوی. یک کودک ۳/۵ ساله، چهار برابر یک مخترع و مکتشف، کنجکاو و لبریز سؤال است و اگر داستان‌های ما به این ویژگی بپردازد، قطعاً موفق خواهد بود.

کودک تخیل پویا دارد و این هم یک ارزش است. مثلاً می‌گویند یک کودک ۴ تا ۷ ساله خلق می‌کند و خلق خود را بیان می‌کند. ما بزرگ‌ترها این طور نیستیم و زبان ما پنهان است و کودک مدام بیان می‌کند. هر چیز بتواند با دنیای تخیلی کودک خوب پیوند بخورد، کهنه و نو هم ندارد، می‌تواند بچه را به دنبال خود بکشاند؛ مثل هری پاتر که ممکن است تکنیک هایش امروزی باشد، ولی سرشار از تخیل و راز و کشف است. بچه دوست دارد در هر چیزی مداخله کند.

نویسنده‌ای فرانسوی به نام «دولاکاراندی» که کتابی نوشته به نام «نیمرخ آموزشی در قرن بیست و یکم»، می‌گوید آموزش ما مهم‌ترین اشکالش این است که فرصت نمی‌دهیم به کودک که در آموزش مداخله کند. ما در یک طرف ایستاده‌ایم و فقط گوینده هستیم و نمی‌گذاریم خود کودک درگیر مسئله شود. به قول صاحب‌نظری، معلم موفق کسی نیست که برای گفته‌هایش برنامه‌ریزی کند، بلکه کسی است که برای سکوتش برنامه‌ریزی کند؛ یعنی بداند چه زمانی به بچه اجازه حرف زدن بدهد. می‌گویند قصه موفق، قصه‌ای است که نویسنده به اتفاق خواننده آن را تمام کند. اگر من همه چیز را روشن کرده باشم، پس سهم مخاطب من کجاست؟ آن قصه‌ای زیباست که بچه خود بتواند آن را کشف کند. باید اجازه بدهیم که بخشی از قصه را تکمیل و حتی آن را خلق کند. یکی از نیازهای کودک، فرصتی است که برای خلق کردن طلب می‌کند و عالی‌ترین شکل ادبیات، حرکت

ما در ابهام و تاریکی به سربیریم، هر احتمال خطری وجود دارد و تنها در فضاهای آفتابی و روشن است که انسان‌ها درست عمل می‌کنند و در فضاهای آفتابی و روشن، ممکن است از بسیاری رفتارهای خود خنده مان بگیرید. ویکتور هوگو، در کتاب بینوایان می‌گوید: خاصیت طلوع خورشید این است که سبب می‌شود به تردیدهای شبانه‌مان بختیم. اگر واقعیت کودک شناخته شود، به بسیاری از آثار خودمان خواهیم خندید.

اثری که برای کودک خلق می‌شود، باید برای کودک لذت داشته باشد. در غیر این صورت، کودک خیلی راحت ارتباط خود را با آن قطع می‌کند. می‌گویند کودک به لحاظ روانی، فقط شش ثانیه با چیزی ارتباط می‌گیرد و اگر بتواند این ارتباط را حفظ کند، این ارتباط باقی می‌ماند و اگر نتواند، آن را رها می‌کند. لذت از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ این به یک امر ذاتی و واقعی وجود بچه برمی‌گردد. کودک کنجکاو است و هر چیز برای او رازآمیز باشد، بچه را به دنبال خود می‌کشاند. مثلاً قصه گنج، کودک را به دنبال خود می‌کشاند؛ زیرا می‌خواهد به کشف برسد و لذت، محصول کشف است. ما بزرگ‌ترها هم همین طور هستیم و صفات مشترکی بین ما وجود دارد؛ مثل احترام که هم ما دوست داریم هم کودک. بچه هرگاه چیزی را کشف کند، به دنبال آن می‌رود و با هر بار فهمیدن و یافتن، باز به دنبال آن می‌رود و لذت می‌برد.

به همین علت، قصه‌هایی که جنبه تعلیم و تربیت دارد، برای بچه خوشایند نیست؛ چون چیزی برای کشف کردن ندارد. کشف، یکی از بزرگ‌ترین ارزش‌ها برای کودک است. همان طور که خداوند از ۱۱۴ درس خود ۲۹ درس را با راز شروع می‌کند و به یک ابهام می‌پردازد، ارزش بسیاری از قصه‌های ما این است که در لحظه اول، انسان را با طرح یک راز

ولی شعر و هنر امروز فردی است. در قدیم بیش‌تر تبعیت مطرح بود، ولی امروز بیش‌تر آزادی به‌عنوان یک ارزش مطرح است. انسان قدیم، بیش‌تر به دنبال این بود که چه تکلیفی دارد، در حالی که انسان امروز به دنبال حق خود است. هنر سنتی حاصل تقلید و تکرار است (یعنی برگشت به حقیقت یکتا)، ولی هنر مدرن می‌خواهد خلق بکند و می‌گوید اگر به حقیقتی رسیدیم، آن حقیقت نسبی است و مطلق نیست. نسل گذشته تجربهٔ بیش‌تری داشته، ولی بچه‌های امروز هوش بیش‌تری دارند و در واقع، دسترسی به اطلاعات بیش‌تری دارند. انسان قدیم آرامش بیش‌تر و آسایش کم‌تری داشت. الان بر عکس است.

بیایم از وضعیت ادبیات کودک خودمان حرف بزنیم. داستان‌های ما بعضی اوقات مروج چیزهایی است که نه تنها ارزش محسوب نمی‌شود، بلکه ضد ارزش است؛ مثل خشونت که هم در ادبیات قبل از انقلاب و هم بعد از انقلاب وجود دارد. نمونه‌اش داستان «۲۴ ساعت در خواب و بیداری» و یا داستانی است که در آن، پسر بعد از این که پی می‌برد پدرش ساواکی است، تصمیم می‌گیرد پدر خود را بکشد.

عموزاده خلیلی: ارزش‌های جدید که به صورت مصداقی‌تر، در ارتباط با داستان‌ها و آثار خودمان مطرح است، خیلی متنوعند. این که لذت بردن از داستان، به عنوان یک ارزش جدید مطرح است و ما از فرم کمک می‌گیریم برای این که به این پرسش پاسخ دهیم و به آن برسیم، این خودش یک ارزش جدید است و تفاوت آن با داستان قدیم، در همین جاست که در داستان قدیم، فرم مطرح نیست و در مورد فرم آرایه محتوا، برای آن که مؤثرتر و لذت‌بخش‌تر باشد، فکر نمی‌شود. در دنیای قدیم، فقط یک یا دو رسانه داشتیم؛ نقالی و متون مکتوب. در حالی که در جهان امروز، این عوامل تکثر پیدا می‌کند و انواع رسانه داریم برای این که محتوا را منتقل کنیم.

از تکثر به سمت وحدت است. هر اثری که آینه نباشد، می‌میرد و بچه نگاهش نمی‌کند و با آن ارتباط برقرار نمی‌کند. بچه به بازی نیاز دارد و حرکت. در آموزه‌های دینی ما هم گفته شده بچه تا ۷ سالگی باید بازی کند. اگر آموزش من بازی نباشد، آموزش موفق نیست و اشکال بزرگ رفتارهای پیشین ما این است که منطبق بر دنیای واقعی کودک نیست و من دنیای بزرگسالانه خود را به کودک تحمیل می‌کنم و کودک را کودک نمی‌بینم و خودم هم کودک نیستم. هرگاه خود انسان کودک شود، تازه ارتباط با کودک آغاز می‌شود.

پیغمبر گرامی ما در این باره فرمایشی دارند که در زبان فارسی غلط ترجمه شده: «چون که با کودک سر و کارت فتاد / پس زبان کودکی باید گشاد». در حالی که آن حرف این معنی را نمی‌دهد. حرف پیغمبر به این معنی است که چون با کودک ارتباط برقرار کردی، کودک شو. نه فقط زبانت باید کودکانه باشد، تمام حرکاتت باید کودکانه باشد و اگر به این افق نرسی، نمی‌توانی با کودک ارتباط برقرار کنی و این کار ساده‌ای نیست. زیرا ما به دلیل فاصله سنی، کودکی را فراموش کرده‌ایم. در مورد آداب و رسوم، باید بگوییم که اصولاً هر آموزه‌ای در محیطی خاص وجود دارد. حتی ارزش‌های جهانی که زمان و مکان نمی‌شناسند هم وقتی در فرهنگ ملتی وارد می‌شوند، باید معنایی بومی پیدا کنند. در غیر این صورت، نمی‌توانند به حیات خود ادامه دهند.

پژوهشنامه: من پیشنهاد می‌کنم بحث بیش‌تر به سمت ارزش‌های جدید بیاید. زیرا ارزش‌های فطری مثل مسئولیت و احترام مباحث جدیدی نیستند. در حالی که ارزش‌های جدید، گاهی در تقابل با ارزش‌های قدیم هستند و فکری باید در مورد این‌ها کرد.

در حالی که می‌گویند هنر سنتی، نوعی هنر جمعی است (مثل قالی کاشان و سبک خراسانی)،

ارزش‌های دنیای جدید است، مشارکت و یا مثلاً بهداشت و سلامت، جزو لایه دوم ارزش‌های دنیای جدید است و در لایه‌های بعد، مسائلی مثل ایدز که قبلاً مطرح نبوده. حالا شاید ارزش نباشد، ولی جزو مباحث دنیای جدید و از جمله مسائلی است که باید تکلیفش روشن شود.

همان‌طور که قبلاً گفته شد، داستان ما باید آن فاصله زمانی را کم کند البته به معنی این نیست که عیناً باید منعکس‌کنندهٔ مختصات دنیای جدید باشد، اما نمی‌شود داستانی نوشت که مختصات دنیای جدیدی را که در آن زندگی می‌کنیم، فراموش کند. مثلاً سینما را به عنوان یک موضوع دنیای جدیدی که در آن زندگی می‌کنیم، نباید فراموش کند. نمی‌شود ما برای مخاطب دنیای جدید، داستانی بنویسیم که ارزش‌های دنیای جدید در آن نباشد. مفاهیمی مثل اوقات فراغت، تعطیلات و آخر هفته که جزو مباحث دنیای جدید است، باید جای خود را در ادبیات ما پیدا کند. بحث اوقات فراغت در پنجاه سال پیش اصلاً مطرح نبود.

در حالی که الان مهم‌ترین مطلب این است که فرد اوقات فراغت خود را چگونه می‌گذراند با کتاب، سینما یا ... و این از مختصات دنیای جدید است و ما نمی‌توانیم در داستان‌های خود، فراموش کنیم که بخشی از زندگی شخصیت‌ها، شامل اوقات فراغت است و بیش از ساعات کار، در دنیای جدید برای اوقات فراغت فکر و برنامه‌ریزی می‌شود. باید ببینیم که اوقات فراغت فعال چیست و چگونه در داستان ما و در زندگی شخصیت اول شروع می‌شود...

پژوهشنامه: در واقع، شما دارید می‌گویید که نمادهای خاص دورهٔ جدید، در داستان‌های کودکان و نوجوانان ما غایب است. در حالی که در داستان‌های خارجی وجود دارد. بحث دیگر این است که این‌ها چگونه در فرم داستان‌ها تأثیر می‌گذارند؟ می‌دانید که شکل سنتی داستان، بر اساس دو قطب خوب و بد یا زشت و زیبا پیش می‌رود. در حالی که امروز ما

محتوا هم ضرورتاً تغییر پیدا می‌کند تا در این فرم قابل عرضه باشد. رسیدن به تکرر فرم، یک ارزش دنیای جدید است و شما ناچار هستید محتوایی لذت‌بخش داشته باشید و باید فرم مناسبش را پیدا کنید. در واقع، لذت بخشیدن به اثر و پیدا کردن فرم مناسب، برای ما تبدیل به یک مسئله می‌شود. اگر بخواهیم ارزش‌های جدید را طبقه‌بندی کنیم، از این زاویه می‌توانیم فرم را در طبقه‌بندی ارزش‌های جدید بگذاریم، اما این برخاسته از یک ارزش مبنایی دنیای جدید، یعنی احترام گذاشتن به شخصیت انسانی مخاطب است. در اینجا خواست مخاطب برای ما مهم است و مشتری مداری که جزو ارزش‌های دنیای جدید است، مطرح می‌شود. مثل اقتصاد که وقتی مشتری‌مدار می‌شود، شخصیت می‌دهد به مخاطب و همین شخصیت دادن است که به عنوان یک ارزش در ادبیات، فرم را به ما تحمیل می‌کند. می‌گوید: مشتری، کودک و مخاطب این فرم را می‌پسندند. پس باید این فرم را انتخاب کنیم.

تصور می‌کنم که ارزش‌های دنیای جدید را باید به چند لایه تقسیم بکنیم. یک سری ارزش‌های بنیادی است که در آن تردید نیست؛ مثل آزادی و حقوق بشر که پیامد آزادی است. حالا این در ادبیات کودک یعنی چه؟ و آیا اثر می‌گذارد روی فرم داستان ما؟ روی محتوای داستان ما؟ روی نحوه انتخاب عناصر داستانی ما؟ این لایه‌های بنیادی بدون آنالیز مشکل ما را حل نمی‌کند و ما فقط می‌توانیم به آن اشاره‌ای بکنیم. آن‌چه باید در داستان معنی بشود و مورد بحث این جلسه باشد، لایه دوم قصه است. در لایه دوم، ارزش‌هایی مثل دموکراسی، حقوق بشر، حقوق زنان، حقوق شهروندی و ... قرار دارد و یا بحث محیط زیست مطرح می‌شود و بحث « N.G.O » ها. در واقع این نهادهای مردمی، همبستگی را که جزو لایه اول ارزش‌های دنیای جدید است، معنی می‌کنند. سازمان‌دهی مردم جزو

از مشارکت خواننده در داستان سخن می‌گوییم و تفاوت‌ها را مطرح می‌کنیم. انواع شکل‌ها و صداها و شخصیت‌هایی با لحن‌های گوناگون، این‌ها به رنگارنگ کردن داستان کمک می‌کند.

عموزاده خلیلی: نظر من این نیست که چون ما ارزش‌های دنیای جدید را به رسمیت شناخته‌ایم، حتماً باید این محتواها را مستقیماً وارد داستان کنیم. بحث این است که این ارزش‌ها و عناصر، در جاهایی ممکن است ویژگی‌های دنیای جدید را معنی‌دار کنند و یا حتی رقم‌بزنند. مثلاً همراه خود فرم‌هایی بیافرینند که قبلاً مطرح نبوده. گاهی فرم به ابزار تبدیل شده است؛ مثل تلویزیون، سینما، تئاتر و گاهی مثلاً در داستان، شکل‌های روایی را دگرگون می‌کند و داستان چند صدایی و چند روایتی می‌آفریند. این فرم دقیقاً ساخته دنیای جدید است و ما قبلاً چنین فرم روایی‌ای نداشتیم؛ به خصوص در عرصه ادبیات.

پژوهشنامه: در واقع یکی از آسیب‌های ادبیات کودک ما، این است که گاهی ما تکنیک را می‌گیریم و در بخش تکنیک مدرن می‌شویم، ولی استبداد قدیم را همواره در وجودمان حفظ می‌کنیم. مثلاً رضاخان به تکنیک مدرن علاقه نشان می‌داد، ولی به فکر مدرن‌کاری نداشت. این قضیه گاهی در داستان ما هم اتفاق می‌افتد و توجه نمی‌کنیم که هر تکنیکی دارای یک فلسفه است.

عموزاده خلیلی: در واقع فرم درونی نمی‌شود و در خود اثر نه‌نشین نمی‌شود.

یگانه: به نظر من، سرعت تغییرات برای کودک، سریع‌تر از خود ماست؛ چون او تغییرات را بسیار راحت می‌پذیرد. چیزی که فکر می‌کنم در پیدا کردن فرم‌ها بسیار مؤثر باشد، همراه شدن با فعالیت‌های خود بچه‌هاست. وارد شدن در دنیای کودکان، فضای بسیاری در اختیار ما می‌گذارد و دنیای جدید را به روی باز می‌کند. فعالیت‌هایی که بچه‌ها انجام می‌دهند، فعالیت‌هایی هستند که آن‌ها را تجربه می‌کنند و این تجربه مستقیم بچه‌ها، فرایندهای تازه‌ای در

ذهن‌شان به وجود می‌آورد. بهترین راه پیدا کردن فرم‌ها و تکنیک‌ها، همراه شدن بچه‌هایی است که در حال تجربه هستند.

تصور من این است که تجربه‌های این بچه‌ها، خیلی ناب است و مطمئناً فرم‌های جدید می‌طلبد. همان‌طور که شما گفتید، انسان قدیم خیلی اوقات فراغت داشته و حتی شاید بیش‌تر از حالا، ولی این فراغت برای انسان مسئله نبوده. آن چیزی که الان به وجود آمده، عملاً یک معضل است و کودک ما به علت جمعیت زیاد و شرایط اجتماعی، دچار معضل شده. به هر حال، شناخت دنیای کودک و همراه شدن با خود کودک، به ما خیلی چیزها می‌آموزد و شاید بخش‌هایی از وجود ما هم که کودک باقی مانده، در اثر این معاشرت با کودک، آزاد شود.

سنگری: بعضی از گرایش‌هایی که امروزه به عنوان ارزش مطرح می‌شود، شاید واقعاً از زمره ارزش‌های زندگی امروز نباشد. شاید حتی مثبت نباشد و ما می‌توانیم همان‌طور که به ارزش‌های زندگی امروز می‌پردازیم، به ضدازش‌ها هم بپردازیم؛ مثل کودک آزاری، گسست نسل‌ها، تنهایی و...

پژوهشنامه: این مسئله که می‌شود در ارزش‌ها (چه قدیم، چه جدید) تردید کرد، خود یک ارزش جدید است. هم‌چنین، انتقاد یک ارزش است و این ارزش است که می‌تواند به دنیای جدید، ویژگی خوداصلاحی بدهد. ادبیات نمی‌تواند به دنبال ارزش‌ها برود. ادبیات می‌تواند بخشی از این ارزش‌ها را بسازد و بخشی از آن را نقد کند و ویژگی دنیای جدید این است که چیزی را به طور مطلق تعریف نکرده؛ مثل اعلامیه حقوق بشر که بسیاری از فیلسوفان آن را نقد می‌کنند و معتقدند که در بعضی قسمت‌ها ناقص است و باید تغییر بکنند. این که این امکان وجود دارد که ما در مورد ارزش‌ها بحث کنیم، خود یک ارزش است که آزادی بیان، آن را تضمین می‌کند. یکی از دلایلی که آزادی بیان به رسمیت شناخته می‌شود، این است که ما چیزی را قطعی ندانیم.

سنگری: شاید اگر شمایی از فضایی که

ارزش‌های تازه در آن به وجود آمده، پیش روی ما باشد، بتوانیم واقعی‌تر صحبت می‌کنیم. بحث اصلی ما در مورد ادبیات است و می‌خواهیم ببینیم که تفاوت‌های ارزشی گذشته و امروز در حوزه ادبیات کودک، چگونه خودش را نشان داده. حتی بعضی ارزش‌ها در خود ساختارها مطرح می‌شود که قابل پرداخت است. چند مصداق طرح می‌کنم. مثلاً در گذشته، چند باره خوانی اثر و حفظ کردن آن در حافظه یک ارزش بود. امروز اثر فقط یک بار خوانده و مرور می‌شود. در گذشته، آثار خلق شده بلند و حجیم بود، ولی امروز عصر بی‌حوصلگی است و آثار کوتاه و کم‌حجم. در گذشته، در هر اثر مسائل متنوعی مطرح می‌شد، اما امروز یک اثر، یک حرف بیش‌تر نمی‌زند و همه چیز در خدمت پروراندن خوب همان یک حرف است. قبلاً دنیا تک رسانه‌ای بود، اما امروز چند رسانه‌ای است. حتی یک فرم ادبی را با بهره‌گیری از چند رسانه عرضه می‌کنیم و این یک ارزش است؛ مثل همراه شدن کتاب قصه با نوار و... موضوع‌های قبلی موضوع‌های بزرگ‌ترها بود و امروز موضوع‌های خود بچه‌هاست. قبلاً ما انتخاب می‌کردیم، اما امروز کودکان خود انتخاب می‌کنند. در گذشته، خوراک ذهنی کودک از قبل معلوم بود. ما قبلاً به جای کودک حرف می‌زدیم، ولی امروز کودک خودش حرف می‌زند. من تمام این مسائل را تقسیم‌بندی کرده‌ام. بخشی از این‌ها محصولات تحولات کلی جهانی است که هم روی بزرگ‌ترها و هم روی کودکان اثر گذاشته. جهان امروز، جهان تکثر است و همین تکثر در دنیای ادبیات وارد می‌شود و روی کودک اثر می‌گذارد و پدیده‌ای به اسم «مُد» به وجود می‌آید. دنیای ما مدام کوچک‌تر می‌شود و این یک ارزش است. امروزه دانستن زبان انگلیسی یک ارزش است. تا یکی - دو دهه قبل، انگلیسی را بچه‌ها از دوره دبیرستان شروع می‌کردند، ولی امروز می‌گویند از کودکی باید یاد بگیرند. ارتباط بچه با دنیای بیرون و با کودکان دیگر، تبدیل به ارزش شده

و هر چه بچه بیش‌تر با سایرین ارتباط داشته باشد، امتیاز بیش‌تری برایش به حساب می‌آید. رابطه‌ها که قبلاً یک رابطه بسته بود، به رابطه‌های بی‌مرز تبدیل می‌شود و این خود یک ارزش است. شاید از دید برخی این‌ها ارزش نباشد، ولی به هر حال وجود دارد.

یک دسته هم ارزش‌هایی هستند که ناگزیریم آن‌ها را در آینده بپذیریم و باید فکر کنیم که نوع ارتباط ما با آن‌ها چگونه باشد. برای بچه این مسائل هیچ‌گونه حساسیتی بر نمی‌انگیزد، بلکه برای بزرگسال بر می‌انگیزد. ما در این فضای جدید چه باید بکنیم و آمدن این‌ها به فضای ادبیات‌مان چگونه اتفاق می‌افتد؟ ما چاره‌ای نداریم که مقداری نرمش به خرج دهیم و هیچ راهی نداریم و باید ارزش‌های خود را یک بار دیگر مرور کنیم و به این بیندیشیم که در انتخاب ارزش‌های‌مان خوب عمل نکرده‌ایم و اسیر عادت‌ها و باورهای پیشین شده‌ایم. نسل امروز نسلی نیست که بتوانیم خیلی وقتش را بگیریم. باید سریع و بلافاصله با او حرف بزنیم. در ساختار ادبیات گذشته، مقدمه خیلی مهم بود. در حالی که امروز دیگر ارزش نیست و ضد ارزش شده و شما باید خیلی سریع و بلافاصله، دنبال موضوع بروید. حتی شاید در شعر، روی انتخاب قالب‌های ما تأثیر بگذارد و این که بچه‌ها دیگر حوصله شنیدن شعرهای طولانی را ندارند و قرار نیست که آن‌ها را به حافظه بسپارند. در شعر سرودن نباید از واژه‌های خودمان استفاده کنیم. باید از واژه‌های بچه‌های استفاده کنیم و این یک بحث جدی است که واژه‌های پایه بچه‌ها، چه واژه‌هایی هستند؟

عموزاده خلیلی: بحث در مورد مصادیق و تبلور آن در آثار، بسیار گسترده است. در واقع من به دو نکته بیش‌تر نزدیک می‌شوم. یک بحث ارزشی است که از آن، به عنوان تکامل از طریق تغییر و اصلاحات در دنیای جدید نام می‌برند؛ یعنی در دوره‌های قبل بحث تکامل از طریق انقلاب‌ها مطرح بود، ولی یکی از ارزش‌های

دنیای جدید در این است که نوسازی و تکامل را از طریق اصلاحات ترجیح می‌دهد. پرهیز از خشونت و پرهیز از به هم ریختن و فروپاشی آن‌چه از قبل بوده در این رویکرد اهمیت دارد و به رسمیت شناختن کلیتی که از این پس باید اصلاحاتی در آن صورت بگیرد.

اگر ما به این ارزش معتقد باشیم که تکامل باید از طریق اصلاح صورت بگیرد، یکی از مهم‌ترین مسایل، بحث اصلاح زبان است. در واقع زبان متحول می‌شود و این در هر نسلی رخ می‌دهد. الان دعوایی که بین زبان شناس‌ها وجود دارد و ما به عنوان نویسنده کودک و نوجوان، جرأت وارد شدن به آن را نداریم و هیچ تبلوری هم در تولیدات ما نداشته، این است که زبان کاملاً به صورت زیربوستی تغییر کرده و واژگان و بافت آن تا حد زیادی متحول شده. زبان وصفی ادبیات پیشین ما، به زبان نشانه‌ای کد دار نزدیک شده. یعنی سرعت و کوتاه بودن زمان برای فهماندن مفهوم و ایجاد ارتباط وسیع. در نتیجه، زبانی که خلق می‌شود، موجز و نشانه وار است، اما این زبان اصلاً در ادبیات کودک ما دیده نمی‌شود و من هیچ داستانی بدین گونه ندیدم. حتی در دیالوگ‌ها هم که ما آن را از قول شخصیت‌ها می‌آوریم، این ویژگی‌ها را نمی‌بینیم.

پدیده دیگر، همین پدیده فوتبال است. فوتبال به عنوان یک عنصر، در لایه‌های پنجم یا ششم ارزش‌های دنیای جدید وجود دارد. ما ناگزیریم تعریف فوتبال را پیدا کنیم و ببینیم مختصات و نحوه ورودش به دنیای جدید چیست. فوتبال الآن یکی از اصلی‌ترین عناصری است که در حال شکل دادن

به زندگی دنیای جدید است و روی سیاست، اقتصاد و روی رسانه‌ها اثر می‌گذارد. آن وقت ما فوتبال را اصلاً به رسمیت نشناخته‌ایم. در حالی که روی رفتار بچه‌های ما اثر گذاشته و ذهن آن‌ها را پر کرده و برای‌شان الگو می‌سازد. در این مورد که بگویم این یک ارزش است یا ضد ارزش، جایگاه آن را نمی‌دانم، ولی معتقدم که ما باید به عنوان حادثه مهمی که در دنیای جدید اتفاق افتاده، به آن توجه کنیم. حتی در کشورهایی که ورزش‌های سنتی و ملی داشتند، فوتبال آن‌ها را هم تحت شعاع قرار داد.

در واقع فوتبال، به عنوان یکی از عناصری که جهان جدید با آن درگیر است، مثل محیط زیست، آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، بهداشت و غیره، می‌تواند در نسبت خود با ادبیات نقش ایفا کند. بسیاری معتقدند جنگ ملت‌ها در این عرصه هم خودش را نشان می‌دهد، اما بدون نبردهای سیاسی و نظامی و با پرهیز از خشونت، فوتبال به صورت نمادی که مخالف با خشونت است و آزادی و رقابت را نشان گرفته، عمل می‌کند.

مسئله دیگر مسئله کاراکترهاست. دنیای جدید، دنیای کاراکترهای جدید است، به جای دنیای اسطوره‌ها و افسانه‌ها. به همین سبب بازار تیپ‌سازی‌های رسانه‌ای گرم است و ما در مدارس خودمان برای تعلیم به بچه‌ها، از تیپ‌های رسانه‌ای استفاده می‌کنیم. این تیپ‌ها ذهن بچه‌ها را به خود مشغول می‌کند و ادبیات بچه‌ها نمی‌تواند از این نیاز رسانه‌ای دنیای جدید، یعنی کاراکترها و تیپ‌های مولود دنیای جدید بیگانه باشد.